

## شہید عبدالعلی قاسمی بنہ



**ازتباہ علی**  
سامانہ جامع سرداران و دوہزار شہید استان بوٹھر

نام پدر	خدا رحم
تاریخ تولد	۱۳۳۱/۰۶/۰۳
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۰۴/۲۹
محل شهادت	حاج عمران
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	-
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	بrazجان

## زندگینامه

شهید عبدالعلی قاسمی سال ۱۳۳۰ در روستای بنه در یک خانواده مکتبی دیده بع جهان گشود چون پدرش فردی مکتبی بود و علاقه فراوانی به قرآن داشت او را برای فراگیری قرآن به مکتب خانه فرستاد و پس از یادگیری قرآن تحسین واداشت. او در همان اوایل زندگیش زندگیش سختی و عاشق ابا عبدالله حسین بود و در مجلس سوگواری او شرکت می کرد. شهید عبدالعلی قاسمی در سال ۱۳۵۱ به تهران مسافرت نمود و در دخیانیت تهران مشغول کار شد سپس سال ۵۳ در سازمان صنایع دفاع ملی شاغل گردید. شهید قاسمی سالهای ۵۵-۵۴ قبل از انقلاب علیه رژیم طاغوت مبارزه میکرد خیلی هوشیارانه با بچه های مومن تماس می گرفت و با آنها جلسات مذهبی داشت امام هنز در تبعید بود که شهید قاسمی نوارها اعلامیه و رساله های امام را در بین مقلدین امام در تهران توزیع می نمود سال ۵۷ میدان مبارزه برای او گسترده تر شد و مبارزه خود را همراه با مردم قهرمان تهران علنی ساخت تا اینکه توسط عمال رژیم دستگیر و به زندان افکنده شد و مورد اذیت و آزار قرار گرفت و اواخر سال ۵۷ بود که بوشهر منتقل شد. از منطقه دوم نیروی دریایی جمهوری سالمی ایران مرکز بوشهر در قسمت کارخانجات مشغول خدمت گردید مجددا مبارزه خود را روع کرد و پس از پیروزی انقلاب برهبری امام است عضو فعال شورا و انجمن اسلامی کارخانجات دریایی گردید و به فعالیت خستگی ناپذیر خود ادامه داد و جنگ تحمیل عراق که علیه ایران شروع شد سه بار برای مبارزه با صدامیان عازم نبرد نور علیه ظلمت گردید. هر مرتبه سه ماه در جبهه مبارزه کرد تا اینکه برای بار چهارم موفق گردید که در تیر ماه ۶۷ همراه با برادران جان بر کف بسیجی بوسهر ۸۴م از جبهه حق علیه باطل گردد و در عملیات بزرگ والفجر ۲ شرکت نمود سرانجام شهید قاسمی قبل از فتح پادگان حاجی عمران عراق توسط مزدوران بعثی به آرزوی دیرینه خود رسید و در مورخه ۶۷/۴/۲۹ به لقاالله پیوست.

## وصیت نامه

بسم رب الشهداء

اگر دین محمد جز با کشتن ما پایدار نمی ماند پس بیایید ای تیرها گلوله ها خنجرها این سرباز حسین (ع) را در برگیرید راهم را از حسین (ع) آموخته ام که فرمودند هیئات من الذله امروز که در این عصر ما پر از گذشت هزاران سال واندی که از قیام حسین (ع) می گذرد صدای هل من ناصر ینصرنی حسین (ع) از گلوی فرزند خلفش روح الله الخمینی بلند است مرا براین داشت که با این ندای ملکوتی لبیک گفته و راه سعادت خود را انتخاب نموده و عازم جبهه هاشم تا بتوانم دین خود را به اسلام عزیز و رهبر ادا نمایم. نه به اجبار و زور بلکه بدون اکراه و با چشم باز این راه را انتخاب نموده ام راهی را که تمام عزیزان و شهدای ما رفتند از پدر و مادرم پوزش می طلبم و امید دارم چون من نتوانسته ام حق پدر و مادرم را ادا کنم و فرزند خوبی باشم از پدرم استدهعا دارم که اگر من شهید شدم از فرزندانم خوب مواظبت کنی و بچه هایم را تربیت اسلامی نمایی و نگذارید احساس کنند که پدر ندارند. جنازه ام را هر جا که پدرم گفت ببرید.

لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم .

اللام النصر والاسلام والمسلمین واید امام خمینی .

عبدالعلی قاسمی .

# خاطرات

بسم رب الشهداء

خاطره خواهر شهید عبدالعلی قاسمی :

از همان دوران کودکی علاقه شدیدی به امام و امام حسین (ع) داشتند. دست به سینه احترام می گذاشتند و طوری با مادرم رفتار می کرد که گاهی صدای مادرم بلند نشد. همیشه به ما می گفت هر کس مرا دوست دارد چادرش را از سرش بیرون نیاورد. و برادران و خواهران را به نماز جماعت توصیه می کرد. از صفات بارز وی تواضع و فروتنی، حجب و حیا، امانت داری و حفظ اسرار، اخلاق در عمل بود. در تمام ماه رمضان دعای افتتاح را می خواند و دعای افطار را نیز تلاوت می کردند. علاقه زیادی به شهید بهشتی داشت و هنگام شهادتش گریه زیادی کرد. مبارزات شهید قبل از انقلاب پخش کردن اعلامیه های امام بود که در تهران انجام گرفت. و همیشه می گفت شهادت ارزش بالایی دارد و همیشه به خانواده شهدا سر می زد. خواهر بزرگم دو روز قبل از شهادتش او را در خواب می بیند که صورتش تمام سوخته بود و سینه اش چاک چاک است و در خون خود می غلتد. ایشان تا سال اول راهنمایی درس خواند. و از دوستان وی باقر باقری، محمود باقری، شهباز حاجی زاده، ابراهیم آویش، سید عباس حسینی مقدم، کرم علی پور بودند. همیشه می گفت جبهه و جنگ کلاس درس عشق و آزادگی است. و می گفت سنگر را خالی نکنید و امام را تنها نگذارید. در موقع رفتن به جبهه بسیار شاد بود و آموزش تکاوری را دیده بود و همان اوایل جنگ به جبهه شتافت. همیشه خیلی کم به مرخصی می آمد و مادرم خیلی بی تابی می کرد و او می گفت: اگر بدانستی که جبهه چگونه به من و امثال من نیاز دارد تیر و تخته ات را با خود به جبهه می بردی. یک بار برای ما تعریف کرد که دو عراقی را گرفتیم و همراه دو ایرانی آنها را در یک سنگر جا دادیم. دو عراقی ایرانیها را به شهادت رسانده بودند و گریخته بودند و بعد از دو ساعت آنها را دستگیر کردیم و به پشت جبهه بردیم. به وسیله دو نفر از همکاران وی که در نیروی دریایی بوشهر بودند از شهادت وی باخبر شدیم. چون برادرم در راه خدا به شهادت رسیده است ما را بسیار متأثر ساخت و برای استقبال شهید هفت روز مراسم مردانه و زنانه گذاشتیم. در تاریخ ۱۳۶۴/۴/۱ جسد برادرم را آوردند و در گلزار برازجان به خاک سپردند. و چون صورت او سوخته بود از روی دندان جلو او را شناختیم. راه شهدا را ادامه می دهیم تا خون شهدا پایمال نشود و ما شرمنده آنها نشویم و گوش به فرمان امام خامنه آی باشیم و باید جوانان از دشمنان بیم و ترسی نداشته باشند و گوش به حرفهای آنان ندهند.



سامانہ جامع سرداران و دوہزار ششمیہ استان بوٹھر